

زمینه اقتصاد اجتماعی در دوره هخامنشی

دکتر ایرج وامقی

جغرافیای تاریخی

سرزمینی که از حدود سی قرن پیش تاکنون به نام ایران، یا فضای فرهنگی و مدنیت ایرانی شناخته شده است از لحاظ جغرافیایی همواره از موقعیت خاصی برخوردار بوده و هرچه در طول تاریخ، به علل و اسباب و دلایل مختلف از وسعت آن کاسته شده است، آن موقعیت خاص از میان نرفته و با حیات سیاسی و اقتصادی ایران، لازم و ملزوم بوده است. پیش از آنکه از آن "موقعیت خاص" سخن به میان آوریم باید درباره وضع جغرافیایی این منطقه نیز اطلاعاتی به دست آوریم و این امر مستلزم این است که کل منطقه مورد بحث را - که می توان آن را ایران اصلی یا ایران داخلی نیز نامید - به دقت شناسایی کنیم و باز هم باید گفت که لازم است، از مهاجرت آریاییان به این سرزمین و این که چگونه آمدند و در چه مناطقی سکنی گزیدند نیز یاد بشود. از تاریخ این مهاجرت ها اطلاع دقیقی نمی توان داد، اما آنچه از تحقیقات محققان بسیار، برمی آید، عامل مهاجرت این طوایف - که قطعاً گله دار بوده اند - سرما و یخبندان بوده است و این نکته در یکی از متن های اوستای متأخر - یعنی وندیداد - به صراحت ذکر شده است،^۱ گواهی های دیگری هم از طریق زبان شناسی تاریخی داریم که این نظر را تأیید می کند. به هر صورت، امروز به

۱. «اهریمن در آن جا زمستان ده ماهه بیافرید و آن دو ماه هم سرد بود...»

یقین پیوسته است که نخستین مهاجرت از جهت شمال شرق افغانستان کنونی بوده و مهاجران اولیه، پس از گذشتن از رودهای آمودریا و سیردریا (جیحون و سیحون) در جلگه‌های شمالی کوه‌های هندوکش و پس‌تر، در سراسر کوه‌ها تا حدود جنوبی افغانستان کنونی گسترده شدند و چند قرن، یا چند هزاره بعد، به سبب ازدیاد جمعیت و نیاز به زمین‌های بیشتر و فضای زیستی وسیع‌تر به مهاجرت‌های دیگری دست زدند که عمده این مهاجرت‌های اخیر به طرف غرب و به سوی خراسان کنونی و از طرف دیگر به سوی جنوب بود که از گذرگاه‌های خیبر یا از ناحیه قندهار، به سوی جنوب و جنوب شرقی رفتند و در هندوستان و پاکستان کنونی استقرار یافتند. دسته‌ای که به جانب خراسان کنونی رهسپار شدند، احتمالاً تا حدود ری امروزی را پر کردند و از سوی شرق کویرهای ایران به سوی جنوب نیز سرازیر شدند و تا سیستان و کرمان و بلوچستان کنونی تحت تسلط این جماعت‌های تازه وارد درآمد.

این گروه‌ها چنان‌که گفتیم گله‌دار بودند و اقتصاد شبانی، و نظام پدرشاهی قبایل کوچ‌رو، اساس زندگی آن‌ها را تشکیل می‌داد. فرار اینان از سرما که سبب از میان رفتن مراتع و چمنزارهای ایشان شد، زندگی احشام آنان و در نتیجه زندگی طایفه و قبیله را با مخاطرات جدی روبه‌رو کرده بود و جز مهاجرت، در جهت یافتن چراگاه‌های مناسب و هوای نسبتاً معتدل، هیچ چاره‌ای بر آن متصور نبود. گذشتن از رودخانه‌ها نیز دردی را دوا نکرد، زیرا منطقه، کوهستانی و از نظر آب و زمین بسیار در تنگنا قرار داشت. قطعی به نظر می‌رسد که در آن هنگام مردمی در آن نقاط سکونت داشتند، اما هیچ اثری از آنان باقی نمانده که بتوان درباره‌شان قضاوت کرد زیرا به کلی در قوم تازه‌وارد حل شدند، اما ظاهراً کشاورزی را آنان به قوم تازه آموختند و این قوم تازه نیز برای استفاده هرچه بیشتر از زمین دست به تهیه آب زدند و قنات را اختراع کردند که هنوز در بسیاری از نقاط سرزمین ما، کاربری خود را از دست نداده است.

مهاجرت‌های بعدی آریاییان هنوز مورد بحث است، مثلاً این‌که مادها و پارس‌ها از کجا آمدند، در کتاب اوستا که به زبان و لهجه شرقی تعلق دارد و حتی جغرافیای آن شرقی است و اخبار آن در خداینامه و شاهنامه انعکاس یافته - هیچ اشاره‌ای نشده است. چنان‌که به نظر می‌رسد اینان را به کلی نمی‌شناخته‌اند. بنابراین فرض این‌که این دو دسته اخیر از همان جهت مهاجرت‌های اولیه به ایران آمده باشند امری است دور از ذهن. امروزه تقریباً پذیرفته شده که

پارس‌ها و مادها که با آریاییان اوستا، و نیز با پارت‌ها از یک تبار و نژاد و زبان بوده‌اند، از ناحیه غربی دریای خزر به این سرزمین آمده‌اند. تیره پارس پیشاپیش و تیره مادی در پشت‌سر؛ هرچه فشار مهاجران تازه بیشتر می‌شد پارسیان بیشتر به جلو رانده می‌شدند و ما استقرار قطعی آنان را در همسایگی دولت ایلام، در منتهی‌الیه غربی کوه‌های زاگرس- بختیاری، و در ناحیه‌ای که امروزه مسجد سلیمان و حول و حوش آن را تا حدود پارس تشکیل می‌دهد، می‌بینیم. مادها سراسر کوهستان‌های زاگرس را اشغال کردند و از سوی غرب تا آن‌سوی دریاچه وان تا کوهستان‌های ارمنستان را فرو گرفتند و در جهت جنوب همسایه آشوری‌ها شدند که اینک ایلام را هم برانداخته و خود صاحب آن شده بودند. نکته‌ای که از دیدگاه جغرافیایی باید گفت این است که تمامی سرزمین‌های ایرانی‌نشین، چه از مبدأ مهاجرت اولیه- از شمال شرقی- و چه از مبدأ مهاجرت‌های ثانوی- از شمال غربی و از دربند قفقاز- یکسره یا کوهستانی است یا کویری. گرچه در میان این کوهپایه‌ها، معمولاً چشمه‌سارهای متعددی وجود دارد و گاه دره‌های آباد و سرسبزی به وجود می‌آورد- که در مقایسه با خشکی و بی‌آبی خارج از این دره‌ها، تضادی چشم‌گیر و البته فوق‌العاده زیبا دارد- بر روی هم به سبب فقدان عناصر مولّد کشاورزی، یعنی زمین و آب و تناسب آن‌ها با یکدیگر، درآمدهای ناشی از کار کشاورزی هیچ‌گاه در ایران بسیار نبود و به زحمت تکافوی خوراک را می‌کرده است. بر این اضافه کنیم که خشکسالی‌های ادواری و کم‌بارانی‌هایی که در طول تاریخ ایران، جابه‌جا، گزارش شده است، گاه، قحطسالی‌های بسیار خطرناکی به وجود می‌آورده و عده زیادی را به کام مرگ می‌کشانده است.

به دلایلی که ذکر شد گسترش سرزمین‌های آریایی‌نشین به جانب دشت‌های رسوبی بین‌النهرین، که دارای زمین‌های فوق‌العاده حاصل‌خیز و آب فراوان نهرهای دائمی بودند، اجتناب‌ناپذیر می‌گردید. تازمانی که این گسترش انجام نشده بود، طبعاً اساس اقتصاد این جمعیت را کشاورزی تشکیل می‌داد و عمده درآمد دولت‌های ماد و پارس از مالیات‌های زراعی تأمین می‌شد. شکست آشور توسط مادها و سقوط نینوا که مرکز عمده ثروت و سرمایه انباشته شده سالیان و قرن‌های دراز بود، دست مادها را به خزائن هنگفتی که امپراتوران آشور در طول زمان، چه از راه مالیات‌ها و چه از راه چپاول اموال دیگران به دست آورده بودند، گشاده کرد و اقتصاد ماد رونق تازه‌ای یافت، اما مردم آشور، به بردگی گرفتار نشدند و هم‌چنان به کار و زندگی خود تحت

حکومت فرمانروایان جدید ادامه دادند. شاید سبب عمده از میان رفتن قطعی دولت آشور، نیز همین نکته باشد که رفتار حاکمان تازه بیگانه با آنان، بسیار بهتر و انسانی تر از حاکمان خودی بود مردم آشور این وضع را پذیرفتند.

جغرافیای اقتصادی

جایگزین شدن پارس ها، در عرصه جهانگیری و جهانداری- شاید به سبب آن که سلطنت مادها، با رسیدن به آن ثروت های هنگفت و ذخایر انبوه، از درون به فساد گراییده بود- جان تازه ای به کالبد آریاییان کوهستان نشین دمید. پارس ها گسترش به سوی دشت های حاصل خیز را از دو جانب ادامه دادند، در جهت شرق، به طور کلی حوزه سند به تصرف ایرانیان درآمد که از حاصل خیزترین و غنی ترین سرزمین های تحت تصرف ایران محسوب می شد. اما لودیه و پایتخت آن شهر "سارد طلایی" (مرکز عمده تجارت مدیترانه ای) و شهرهای ساحلی یونانی نشین آسیای صغیر که از نظر بازرگانی و به خصوص داشتن کشتی های مخصوص حمل کالا از اهمیت ویژه ای برخوردار بود، مطمح نظر آنان قرار گرفت، و چون لودیه و آسیای صغیر تصرف شد، برنامه گسترش بعدی، به سوی بابل بود. بابل که در شکست آشور، شریک و همدست مادها بود و به سبب عدم تحرک کافی و دیر رسیدن به مرکز پیکارها، به سهم ناچیزی از آشور قناعت کرده بود، در این هنگام از حیث ثروت و مکنت سرآمد شهرهای جهان به حساب می آمد، به خصوص که با در اختیار داشتن مدیترانه شرقی نبض بازرگانی دریایی و زمینی بین آسیا و اروپا را نیز در اختیار داشت. بابل، این مرکز بزرگ تجاری و نیز سرمایه های هنگفت انباشته شده در آن به تصرف ایرانیان درآمد. این آخرین بخش جهانگیری کورش بزرگ بود ولی یقین است که برنامه بعدی او، تصرف مصر، تسلط قطعی بر مدیترانه جنوبی بود و نیز در اختیار گرفتن سودان و حبشه و دریای سرخ و دروازه ورودی آن به شرق و اقیانوس هند- باب المندب کنونی- که بدین کار کامیاب نشد و این مهم به توسط دو تن از جانشینان او- کمبوجیه، فرزندش و داریوش (یک هخامنشی دیگر)- انجام گرفت.

اینک مرزهای امپراتوری هخامنشیان به سه قاره کشیده شده بود و سرزمین های فراوانی را در اختیار داشت که از یک سو دره سند را شامل می شد و از دیگر سو به بالکان و دریای آدریاتیک

می‌کشید. از جهات دیگر، دریاچه اورال در شمال شرقی دریای خزر، یک دریاچه داخلی به‌شمار می‌رفت و نیل و دریای سرخ و مدیترانه جزو آب‌های امپراتوری محسوب می‌شدند. پیداست که آن اقتصاد زراعی نخستین، به کلی جای خود را به شیوه‌های تازه‌ای داد که مهم‌ترین و کارآمدترین و از حیث درآمد ملی، عظیم‌ترین آن‌ها مبادله کالا، مابین آسیا و اروپا و آفریقا بود. یعنی بازرگانی جهانی. و سلسله‌های حکومتی، از زمان داریوش تا پایان دوره ساسانی این نکته پراهمیت را دریافته بودند که تجارت شرق و غرب را کاملاً در دست‌های خود نگاه دارند و برای استمرار این وضع و استفاده از درآمدهای حاصل از آن لازم است که نهایت کوشش به‌عمل آید که این امر به‌هیچ وجه دچار وقفه نگردد.

پیداست که چند عامل مهم در اقتصاد تجاری نقش عمده‌ای برعهده دارند. در درجه اول، راه‌ها و جاده‌هایی که کاروانیان بتوانند به‌راحتی در آن‌ها رفت و آمد کنند. دوم، چون چارپایان حامل مال‌التجاره نیروی محدودی دارند، در فواصل معینی استراحت‌گاه‌هایی هم برای آنان و هم برای صاحبان کالا و مأموران حمل و نقل ضروری است. امنیت در این راه‌ها مکمل تأسیساتی است که برای کاروانیان ذکر کردیم. راه‌ها باید دارای چنان تأمینی باشند که مال‌التجاره اقوام و ملت‌های مختلف بتواند به‌راحتی و بی‌هیچ مزاحمتی در آن رفت و آمد نماید. بدیهی است در جهان باستان حصول چنین موفقیت‌هایی جز در سایه یک دولت مقتدر مرکزی، با سازماندهی کاملاً نو، امکان‌پذیر نبود. این‌که گفتیم سازماندهی نو، به‌خاطر این است که جهان تا آن‌هنگام تجربه‌ای در این زمینه نداشت، یعنی تا آن‌وقت یک دولت جهانی که بخش‌هایی از سه قاره را در اختیار داشته باشد و تجارت هر سه را در قبضه اختیار گرفته باشد به‌وجود نیامده بود. البته تردیدی نیست که این سازماندهی جدید، از سازمان‌های بازرگانی کشورهای امپراتوری‌های آشور، بابل، لودی و مصر، درس‌های فراوانی گرفته بود. ایجاد پُست‌های متعدد گمرکی در سراسر کشور و گرفتن حقوق گمرکی از صادرات و واردات و حق ترانزیت از کالاهایی که فقط از سرزمین‌ها و آب‌های متصرفی ایران عبور می‌کردند بخش عمده درآمدهای اقتصادی دولت را تشکیل می‌داد. به‌ویژه آن‌که پس از استقرار قطعی داریوش بر اریکه قدرت و از میان رفتن رقیبان، درآمدهای حاصل از خزائن سرزمین‌های تازه مغلوب‌شده نیز قطع‌گشته و تنها مالیات‌های آن‌ها باقی‌مانده بود. بنابراین در واقع بازرگان اصلی که شبکه عظیم تجارتی جهان را اداره می‌کرد دولت و شخص

شاه بود و این نخستین دولت است در جهان که تکیه گاه اصلی اش بازرگانی است و نکته مهم ترین که بازرگانان در طول تاریخ ایران هیچ گاه اهمیت و قدرت و حتی احترام خود را از دست ندادند.

باری، درآمدهای مالیاتی دولت هخامنشی را، هرودت در تواریخ آورده است. مطابق نوشته او، کشور بروی هم به بیست ایالت تقسیم می شد.^۱ هر یک از این ایالات یک حوزه مالیاتی به شمار می رفت که حدود آن به طور مشخص معلوم بود. نظامی که در این کار دیده می شود در هیچ یک از امپراتوری های گذشته وجود نداشته است. مجموع مالیاتی که هرودت به تفکیک هر ایالت، از بیست ایالت، ذکر کرده، رقمی است بسیار بزرگ، ولی در همین جا باید گفت که ثبت این ارقام توسط آن مورخ قاعدتاً باید بر اسناد و مدارک متقن متکی باشد و چنین مدارکی جز دفترهای محاسباتی دولتی نیست که به احتمال زیاد هرودت بدانها دسترسی نداشته است. ناچار باید گفت که منابع خبری او شخص یا اشخاص موثق یا حتی مأموران عالی رتبه مالیاتی بوده اند. زیرا این ارقام دقیق را نمی توان این گونه تخمین زد. بنا به نوشته این مورخ، مجموع مالیاتی که این ایالت های بیست گانه فهرست او می پرداخته اند، به نقره بوده و با پیمانه تالنت^۲ یونانی محاسبه شده است. این میزان یا تالنت در قیاس با اوزان امروزی بالغ بر ۶۷۰ تن نقره می شود و اگر در نظر بگیریم که نسبت ارزش نقره به طلا در آن روزگار یک به سیزده بوده، یعنی یک گرم طلا هم ارز سیزده گرم نقره معامله می شده است (این نسبت امروز، نزدیک به یک به چهل و پنج است!)، مجموع عواید مالیاتی دولت هخامنشی بالغ بر پنجاه تن طلا می شده است. پیداست که برای اداره کشوری جهانی این رقمی فوق العاده نیست، و مطمئناً تکیه گاه ثابت و مطمئنی نیز برای آن دولت معظم به شمار نمی رفته است، بنابراین، باید به دنبال منابع درآمد دیگری برای دولت گشت که انباشت آن همه ثروت و مکنث را در خزانه های متعدد و پایتخت های چهارگانه آنان توجیه کند و این نیست مگر امر تجارت و به ویژه تجارت خارجی، که در این مورد سخن خواهیم گفت و نشان خواهیم داد که عمده درآمد دولتی از این راه به دست می آمده است. برخی از ایران شناسان، هدایایی را که از نقاط مختلف امپراتوری و به مناسبت های مختلف (مانند مراسم جشن نوروزی) برای شاه فرستاده یا آورده می شد، جزو مالیات ها حساب کرده و

۱. داریوش در آخرین کتیبه خود- نقش رستم- از سی ایالت نام برده است. شاید فهرست هرودت مربوط به بعد از داریوش باشد.

2. Talent

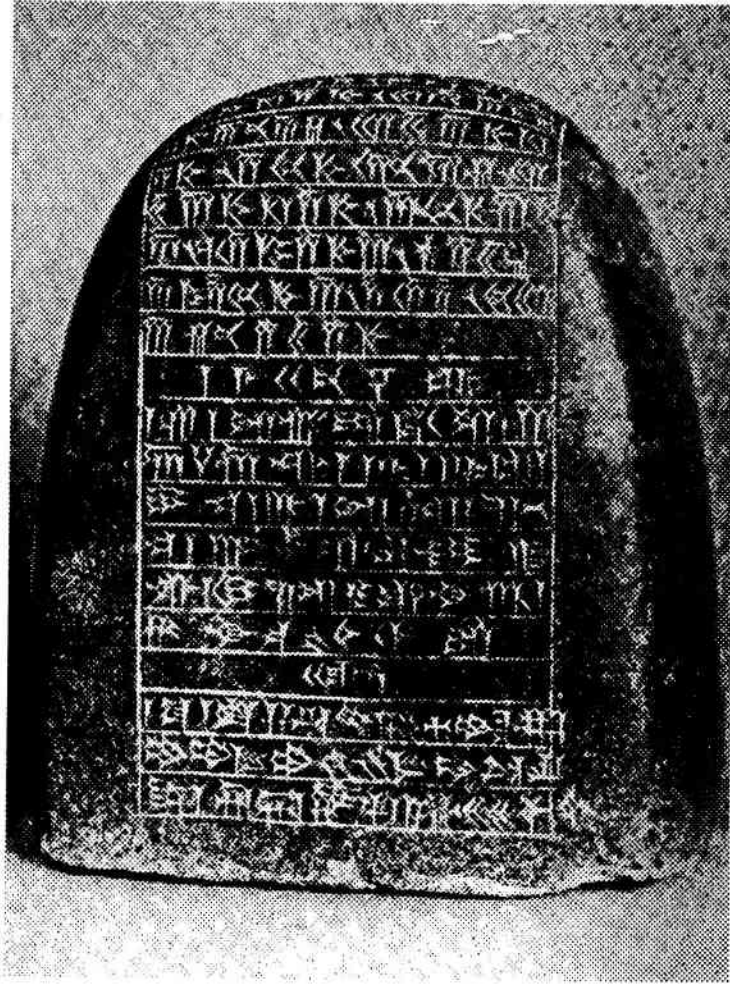
آوردن آن را اجباری دانسته‌اند. ولی با استمرار این امر، در سراسر تاریخ ایران، چه پیش از اسلام و چه پس از اسلام و حتی تا شصت هفتاد سال پیش معلوم می‌شود که به هیچ وجه اجباری یا دستوری نبوده است و البته چون به صورت یک سنت درآمدہ بوده، به همان شکل سنتی نیز پذیرفته شده و عدم رعایت آن، شاید، اخلاقاً ناپسند به شمار می‌رفته است. علاوه بر این باید دانست که شاه (یا حتی مالک یک ده) نیز در برابر هدایای مردم - از هر طبقه - بر طبق سنت، خود را موظف می‌دانست که هدایا را پاسخی شایسته و درخور بدهد. بدین جهت، ما گرفتن و دادن هدایا را به عنوان باج، مطلقاً رد می‌کنیم و معتقدیم که کسانی که هدیه‌دهندگان تخت جمشید را "باج‌پردازان" می‌خوانند، به این نکته ساده توجه نکرده‌اند که یک شیر با بچه، نمی‌تواند جزو ثروت و دارایی مملکت به شمار رود یا یک زرافه و یا یک شتر لندوک که عربی همراه خود می‌آورد و اصولاً یک دولت متمرکز، باج‌گیر نیست، مالیات‌گیر است.

باری، اساسی که داریوش برای دریافت مالیات نهاد، آن چنان استوار و از مبانی منطقی برخوردار بود که تا پایان روزگار هخامنشیان تغییری نیافت. منتها باید در نظر داشت که در میان مللی که امپراتوری هخامنشی را تشکیل می‌دادند، پس از انضمام به ایران، در بعضی موارد حکومت داخلی از طرف دولت به شخصیت‌های محلی تفویض می‌گردید و این احتمال که اینان، جز از مالیات رسمی، بر حسب سنت‌های قومی خود مالیات‌های اضافی دیگری از مردم گرفته باشند کاملاً امکان دارد. در تورات، در کتاب نحمیه، شکایاتی از باب زیادی مالیات‌ها دیده می‌شود که احتمالاً مربوط است به روحانیان یهودی که قدرتی بزرگ در میان یهودان به شمار می‌رفتند.

نظام پولی

در میان الواح یافت‌شده در تخت جمشید، در آن چه که تعلق به سال‌های دهه پایانی حکومت داریوش بزرگ دارد، در میان دستمزدهای کارگران از پول سخن به میان آمده است. این پول که نیمی از حقوق کارگران بود. سکه‌ای نقره‌ای بوده به وزن $8/3$ گرم، و نیم دیگر حقوق آنان به صورت جنس پرداخت می‌شد.^۱ این پول شِکِل (Šekel) نام داشته و با هر سه شِکِل

۱. در تخت جمشید سنگ وزنه‌ای یافت‌شده که روی آن کتیبه‌ای است که وزن آن را ۱۲۰ گَرَشه تعیین کرده است. این سنگ قریب ده کیلوگرم (۹۹۵۰ گرم) وزن داشته. بنابراین هر گَرَشه تقریباً برابر می‌شود با ۸۳ گرم و هر شِکِل $8/3$ گرم (داندامايف، تاریخ سیاسی و اقتصادی عصر هخامنشیان). شِکِل را برابر $5/6$ گرم نوشته و معلوم نکرده این رقم را از کجا به دست آورده است.



سنگ وزنه به نام داریوش به وزن یک صد و بیست کارشا از آثار مکشوفه در تخت جمشید که در موزه ایران باستان نگهداری می شود. اندازه آن ۲۰×۱۵×۱۰/۵ سانتیمتر است.

عکس از مرتضی رستمی، عکاس موزه ایران باستان

مأخذ: گزارش های باستان شناسی، مجلد اول، ۱۳۲۹، ص ۹۰.

می توانسته اند یک گوسفند و با یک شکیل می توانسته اند یک کوزه شراب خریداری کنند. سکه نقره بزرگ تر از شکیل، کرشه (Karša) بود که هر کرشه معادل ده شکیل محاسبه می شد.

سکه دیگری که نخستین بار به دستور داریوش زده شد، دریک (drtk) نام داشت و طلایی بود. هر دریک طلا ۸/۴ گرم وزن داشت و در سراسر امپراتوری رواج داشت و هیچ شهریان - یا به قول یونانیان ساتراپی - حق ضرب سکه زرین نداشت. بنابراین، سکه داریوش پایه پول رسمی کشور به شمار می رفت که تا پایان دوره هخامنشیان و حتی مدت ها پس از برافتادن آنان از اعتبار و ارزش نیفتاده بود.

شهریان ها نیز در قلمرو حوزه حکومتی خود می توانستند سکه نقره ضرب کنند، ولی ضرب سکه طلا برای آن ها ممنوع و این امر تنها در اختیار دولت مرکزی بود. در نواحی غربی امپراتوری، به ویژه در آسیای صغیر سکه های نقره یونانی نیز رواج خود را از دست نداده بود و هم چنان در معاملات و دادوستدها به کار می رفت.

پیش از آن که درباره درآمدهای گمرکی و ترانزیتی تجارتی که بخش بسیار بزرگی از درآمد دولت را تشکیل می داد سخن بگویم، لازم است مختصری اقتصاد زراعی این دوره را بررسی کنیم. پیش از هر چیز باید گفت که به خلاف نظر نظریه پردازان شوروی سابق نظیر آقایان دیاکونوف و داندامايف^۱ به هیچ وجه اقتصاد برده داری در ایران باستان وجود نداشته است و به دلایلی که مختصری از آن خواهد آمد، نمی توانسته وجود داشته باشد. یکی از مهم ترین دلایل آن کمبود آب و در نتیجه کمبود زمین زراعتی بوده و هم چنان که گفتیم کشاورز یا زمین دار و تولیدکننده مواد کشاورزی در ایران بیش از نیمی از سال بیکار بوده و احتمالاً در زمان بیکاری به کارهای دیگری جز تولید کشاورزی دست می زده، مثلاً، به عنوان کارگر مزدور، در کارهای ساختمانی مشغول می شده، یا در خانه به کارهای دیگری، نظیر بافندگی پارچه و گلیم و قالی و ساختن ظروف مختلف می پرداخته. البته در این کارها، زن و فرزندان او نیز شرکت داشتند. در چنین اوضاع و احوالی هیچ جایی برای برده داری وجود ندارد؛ برده داری در شرایط سرزمین ایران به هیچ وجه مقرون به صرفه نبود. انگلس، در کتاب منشأ خانواده، مالکیت خصوصی و دولت چنین نکته ای را درباره سرخ پوستان می آورد، «[اینان] با دشمنان شکست خورده خویش به صورتی

۱. برای تفصیل بیشتر در این باره، مراجعه کنید به بخش اول مقاله "کار و کارگر در ایران باستان"، به قلم نگارنده در مجله اطلاعات سیاسی- اقتصادی، شماره های ۱۰۵ و ۱۰۶.

رفتار می‌کردند که... مردان اسیر یا کشته می‌شدند یا به‌صورت برادر در قبیله فاتح پذیرفته می‌شدند: زنان اسیر یا به زنی گرفته می‌شدند یا آنان نیز به‌همراه باقی مانده فرزندان خود پذیرفته می‌شدند. در این مرحله نیروی کار انسانی [برده] مازاد قابل توجهی بر آنچه خرج نگهداری‌اش بود به دست نمی‌داد. درواقع برده‌داری در ایران ایجاد مخارج اضافی برای خانوار بود و فایده‌ای برای صاحب برده نداشت. البته باید تذکر داد که برده‌داری خانگی چیز دیگری است و به بحث ما به‌هیچ‌وجه مربوط نمی‌شود.

اشتباه نشود. نبود اقتصاد مبتنی بر برده‌داری به‌هیچ‌وجه دلیل بر نبودن برده و حتی بیگاری گرفتن دستگاه دولتی از کشاورزان نیست اگرچه دراین‌باره اسناد متقنی وجود ندارد^۱ و خود یک فرض به حساب می‌آید، اما با پذیرفتن آن نیز، وجود برده اقتصادی اثبات نمی‌شود. از سوی دیگر امروز مسلم شده است که در ایران عصر هخامنشی، که صورت تکامل یافته سازمان پدرشاهی قبیله‌ای است، مطلقاً مالکیت خصوصی بر زمین وجود نداشته، بلکه می‌توان گفت به اصطلاح امروز زمین "ملی" بوده و به‌استثنای قطعات کوچکی که به خرده مالکین تعلق داشت، مالکیت قطعات بزرگ کاملاً در اختیار دولت بوده است و از طرف شخص شاه در اختیار سران و اشراف کشور گذاشته می‌شد، آن‌هم به‌صورت تیول و اقطاع. این نوع مالکیت، مالکیت قطعی به‌شمار نمی‌رود، چرا که هر وقت شاه اراده می‌کرده، زمین را از متصرف پس می‌گرفته است. شاه یا دولت از مالکان خراج یا مالیات مطالبه می‌کرده‌اند و نوع رابطه دستگاه‌های دولتی مأمور جمع‌آوری مالیات با کشاورزان- که احتمالاً، مبتنی بر یک سنت کهنسال بوده ولی با روش‌های ابداعی جدید- در ایالت‌های مختلف امپراتوری تعیین می‌شده و ممکن است با وضع جغرافیایی و طبیعی و تکامل ابزار تولید در هر منطقه نسبت به منطقه دیگر تفاوت می‌کرده است. در هر حال سازمان اداری منطقه مالیاتی در اختیار شهریان‌ها- یا به گفته یونانیان ساتراپ‌ها- قرار داشت که یا مانند گذشته عمل می‌کردند یا طبق دستورالعمل‌های تازه‌ای که از مرکز به آن‌ها می‌رسید. "شهریان"‌ها حفاظت از حوزه حکومتی خود و برقراری عدالت به‌وسیله سیستم قضایی موجود را به‌عهده داشتند و فرماندهی نظامی پادگان یا پادگان‌های ناحیه در دست کسی

۱. در الواح خزانه تخت جمشید (نگاه کنید به مقاله "تأمین اجتماعی در ایران باستان" از نگارنده در همین نشریه) نمونه‌های نسبتاً زیادی از کارگران دیده می‌شوند که پس از برداشتن خرمین در مهرماه به کار در تخت جمشید می‌پرداختند و در آخر اسفند به سرخانه و زندگی خود برمی‌گشتند. کارگرانی نیز هستند که فقط سه ماه بهار را کار می‌کنند. این‌ها به احتمال زیاد کشاورزند و اوقات بیکاری خود را صرف می‌کنند.

بود که به مرکز امپراتوری پاسخ می داد و چنان که می دانیم مأموران مخفی - چشم و گوش شاه - بر کار همه دستگاه ها نظارت دقیق داشتند.

قوانینی که بر روابط دستگاه حکومت با مردم و به عکس و نیز بر روابط افراد جامعه با یکدیگر ناظر بود، یا همان قوانین کشورهای تصرف شده بود که با تغییراتی استفاده می شد یا همان قوانین کهن پارسیان، و حتی آریاییان.

در زمینه مناسبات ارضی اسناد موجود نشان می دهند که نظام مالیاتی بر اساس مساحت دقیق زمین ها تعیین می شد و به نسبت پُر آبی و کم آبی منطقه و حاصل خیزی زمین، تغییر می کرد. چنان که متذکر شدیم، آبیاری مصنوعی چه به وسیله ایجاد قنات ها یا بستن آب بندها - و به اصطلاح امروز سدها - در بالا بردن سطح درآمد کشاورزان و به ویژه دولت اهمیت داشت. مالکان زمین ها، اگر صاحبان قنات ها نبودند می توانستند با دادن "آب بها" از آن استفاده کنند و در مواقع کم بارانی و پائین رفتن سفره آب های زیرزمینی و در نتیجه کم شدن آب قنات ها و حتی خشک شدن موقتی آن ها، از میزان مالیات زمین کاسته می شد. در سراسر متصرفات آسیایی هخامنشیان سد و قنات دو عامل عمده کشاورزی بود که اولی، یعنی سدها را، جز در مناطق کنار رودخانه های کوچک محلی، دولت می ساخت و در اختیار داشت و احتمال دارد که در دوره مورد بحث ما کمک هایی نیز به کشاورزان در جهت ایجاد قنات و آب بندهای محلی صورت می گرفت. از دوره ساسانیان، اطلاعات وسیع تری در امر آبیاری مصنوعی در اختیار است.

مالکان بزرگی که زمین ها را در اختیار داشتند معمولاً در شهرهای بزرگ و پایتخت ها زندگی می کردند و امر نظارت بر مالیات های ارضی و محصولات کشاورزی را مباشران و کارگزاران آنان اداره می کردند. گاه هم می شد که زمین ها را به اشخاص دیگری اجاره می دادند. مبلغ اجاره نیز تابع شرایط جوی و جغرافیایی محل بود، مثلاً مالکان زمین های واقع در بابل و آشور، به طور کلی بین النهرین، مال الاجاره یا مالیات بیشتری می پرداختند تا مالکانی که در جلگه های کم آب محصور در میان کوه ها زمین داشتند.

گرچه احتمالاً کشاورزانی که بر روی زمین ها کار می کردند، همراه با زمین ها از تصرف مالکی، به تصرف مالک دیگری در می آمدند، اما این امر لزوماً به معنای وابستگی کشاورز به زمین نبود. تا اواخر دوره قاجار نیز همین نظم در میان مالکان روستاها در ایران برقرار بود. کسی که دمی را می خرید، زارعان آن جا را هم نگه می داشت، نه آن که آنان را هم خریده باشد؛ کم تر

ممکن بود زارعی از خانه و زندگی اجدادی خود و نیز زمینی که بر روی آن کار کرده و این کار، در واقع میراث پدران او بوده، دست بکشد، اما اگر به سبب اختلافاتی آنجا را ترک می کرد، مالک را حقی بر او نبود و به خلاف نظر دانشمندان نامبرده، اینان کشاورزان مقید به زمین نبودند.

مالکیت دولت- یا شخص شاه در رأس قدرت- بر زمین و حتی بر منابع عمده آب توجیه کننده واقعیت استبدادی است که در طول قرن ها در کشور ما وجود داشته است. فقدان مالکیت ارضی در شرق- به گفته فریدریش انگلس، دوست و همکار کارل مارکس- «کلید تمام مشرق زمین است، تمام تاریخ سیاسی و تاریخ مذهبی بر همین رکن استقرار دارد»^۱

هرودت نوشته است که سرزمین پارس، در میان ایالات ایران هخامنشی، از مالیات به کلی معاف بود، اما مدارک به دست آمده- به ویژه الواح تخت جمشید- نشان می دهد که یک نوع مالیات نیز از اراضی پارسی ها دریافت می شد.

روابط مالکان- در واقع مالکان موقت یا تیول داران- با کشاورزان، بسیار دور از ذهن بود، گاه کشاورزان در سراسر عمر صاحبان زمین را نمی شناختند و چنان که گفتیم نمایندگان آنان بودند که با دهقانان ارتباط و تماس نزدیک داشتند. رابطه خصمانه بین مباشران و کشاورزان به ندرت دیده می شود، به عکس به دلایلی می توان پذیرفت که روابط خوبی هم وجود داشته است. در شرایط خشکسالی که گاه در ایران اتفاق می افتاد و می افتد، پشتوانه اصلی زارعان، همان مباشران یا نمایندگان مالک بودند. اشتباه نشود، این امر از نظر خیرخواهی و خیراندیشی مطلق صورت نمی گرفت، گرچه این عنصر هم بخش عمده ای از آن را تشکیل می داد، اما اگر به سبب خشکسالی یا نیامدن باران و از میان رفتن زراعت- به ویژه زراعت دیم- رعایا قادر به کشت و زرع در سال بعد نمی شدند، مستقیماً مالک متضرر می شد. در ایران تا حدود پنجاه سال پیش از این، این امر به طور قطع تأمین کننده زندگی زارع و مالک هر دو بود و این مهم ترین مسئله مشترک بین تولیدکننده و زمین دار به حساب می آمد. پیداست که اگر مالکان نمی توانستند انبارهای آماده بذر برای زمین های سوخته داشته باشند، کوچ کشاورز فقیر شده به جانب شهر نخستین حرکتی بود که به دنبال داشت و نشانه ای بود از وقوع بحران در روابط اجتماعی- بحرانی که ممکن بود شهرها را هم متأثر کند. از این رو اهتمام لازم و بسیار سخت در امر کشاورزی کاملاً مطمحنظر دستگاه

۱. در این مورد مراجعه کنید به: دکتر محمدعلی خنجی، نقدی بر تاریخ ماد دیاکونوف (همراه چند مقاله دیگر). تهران: طهوری، ۱۳۵۸؛ و نیز: فریدریش انگلس، منشأ خانواده، مالکیت خصوصی و دولت، [بی تا، بی نا، بی جا].

حکومتی بود و چنان‌که گفتیم میزان مالیات، گرچه بستگی به مساحت زمین داشت، به سبب تغییرات آب و هوایی و شرایط جوی، به هیچ وجه نمی توانست قطعی و غیرقابل تغییر باشد، بلکه مأموران مالیات - که همیشه تحت نظر بازرسان آشکار و مخفی بودند - با توجه به درآمد کشاورز، رقم قطعی را تعیین می کردند. مثلاً در میان الواح خزانه تخت جمشید، که پروفیسور کامرون آن‌ها را ترجمه کرده است، یک جهش ناگهانی دستمزد در یک دوره چندماهه دیده می شود و هیچ توجیهی به همراه این دستور پرداخت‌ها وجود ندارد. اما می توانیم حدس بزنیم که ممکن است بر اثر یک قحطی فصلی و بالا رفتن قیمت‌ها، دولت برای ایجاد توازن در درآمد و هزینه کارگر، چنین دستمزدهای بالایی را پرداخته و پس از رفع محذورات آن را ملغی کرده است. چنین امری که حقوق کارگر به سبب آن چه امروز "تورم" گفته می شود، بلافاصله افزایش می یابد، معرفی کننده نظامی است که بادقت و وسواس مواظب زندگی کارگر و کشاورزی است، چه هستی خود را در خطر می بیند. ما تصور می کنیم همین مباشران املاک بزرگ و وسیع که ناچار بودند در خانه های بزرگ تری در خود روستا و در کنار کشاورزان زندگی کنند، رفته رفته، به صورت موروثی در اداره این املاک باقی ماندند و تا پایان دوره هخامنشیان و حتی پس از آن به کار خود ادامه دادند. چراکه هیچ نظامی نمی توانست از وجود اینان بی نیاز باشد.

به تأکید می گوئیم وظایف این مباشران که در ده و روستا زندگی می کردند، در اصل ایجاد ارتباط بین مالکان و زارعان بود، ولی از آن جا که مالکان خود دارای یک مالکیت مطلق یا دست اول نبودند، بلکه آن را به صورت اقطاع و موقت در اختیار داشتند، باید گفت وظیفه این مباشران ارتباط دادن مالیات زراعی به وسیله مالکان موقت به دستگاه حکومتی بود و در مواقع جنگ نیز همین ها مأموریت می یافتند که از حوزه مباشرت خود سرباز گرفته و گسیل کنند. طبیعی است که کشاورزان نیز همانند اجدادشان، به استفاده از سلاح که کاربرد آن را از کودکی آموخته بودند، عادت داشتند. اصطلاح "کشاورز جنگی" که در شاهنامه فردوسی هم به کار رفته است، نشانی است از وجود سربازان بالقوه ای که همه وقت برای پیوستن به ارتش آمادگی داشتند. اصطلاحی که در کتیبه داریوش چندین بار تکرار شده یعنی Kāra [کاره] که بعضی آن را مردم و برخی سپاهی معنی کرده اند به نظر می رسد معنایی جز "مردم مسلح" ندارد، مردمی که هر لحظه برای جنگ آمادگی دارند. یکی از وظایف مباشران گردآوری "کاره ها، و فرستادن و معرفی کردن به مراکز سربازگیری بود، از این جاست که می توانیم برای بحرانی که پس از روی کار آمدن گئومات در

امپراتوری به وجود آمد توجیهی پیدا کنیم. آیا بنیان اصلی این مباشرت در هم نریخت؟ آیا بخشیدن بی دلیل مالیات‌ها، سبب اصلی بحران، به‌ویژه در کشورهایی که به‌تازگی استقلال خود را از دست داده بودند نشد؟ باری این مباشران سازمان کشاورزی و مالیات‌های آن را کاملاً در اداره خود داشتند و با زندگی کردن با مردم در روستا صاحب دو فرهنگ اشرافی و روستایی با هم بودند که نشانه پیوند به هر دو گروه تولیدکننده و استفاده‌برنده بود. به یک جمله باید گفت اینان فرهیخته‌ترین و ژرف‌اندیش‌ترین مردمان رده بالای حکومتی بودند که طبقه‌ای خاص را تشکیل می‌دادند، و بعدها، از املاک تحت اداره خود نصیبی هم یافتند. به احتمال زیاد این مباشران اسلاف دهگانان دوره ساسانی هستند که حکومت خلیفه‌ها هم نتوانست نیازمندی خود را نسبت به آنان ندیده بگیرد.

اما همین نظام زمین‌داری، در بطن خود عوامل فروپاشی خود را هم می‌پروراند. برای توضیح باید گفت که وقتی کشاورز مالک زمین خود نباشد و مالک موقت نیز در اندیشه ازدیاد درآمد ملک خود نباشد، تحولی در روش تولید و حتی ابزارهای تولید رخ نخواهد داد. مالکانی که گفتیم در شهرهای بزرگ زندگی می‌کردند و جامعه اشراف این دوره را تشکیل می‌دادند، عمدتاً به خانواده سلطنت یا شاخه‌های متعدد و فرعی پیدا شده از آن در طول زمان بستگی داشتند و درآمد آنان به اندازه‌ای بود که توجیهی نسبت به ازدیاد سهم الارض خود نداشتند. از سوی دیگر کشاورز و تولیدکننده نیز به همان عللی که گفتیم نمی‌توانست در این راه قدمی بر دارد. مباشران یا واسطه‌های بین این دو نیز حقوق‌بگیر بودند و اگر خود قطعه زمینی داشتند، وضعی نسبتاً ثابت برای‌شان به وجود آمده بود که توجیهی به امر تکامل تولید نمی‌توانستند بکنند. بنابراین با گذشت زمان درآمدهای کشاورزی در سرزمین‌های متصرفی، نه تنها بیشتر نشد بلکه کاستی هم یافت. از سوی دیگر با رونق گرفتن هرچه بیشتر شهرها و ایجاد طبقه پیشه‌ور که تولیدکنندگان "کالا" بودند، و نیاز روزافزون شهرنشینان به این نوع تولیدات، جاذبه فراوانی برای کشیدن روستاییان به شهرهای دور و نزدیک ایجاد شد. انبوهی از اینان ممکن بود، در تولیدات معدنی جذب بازار کار شوند و گروه‌های بسیار دیگری در شاخه‌های دیگر کارهای شهری و خدمات و به‌ویژه حمل و نقل "کالا" مشغول شوند. از طرف دیگر دستگاه دولتی برای اداره متصرفات وسیع خود روزبه‌روز گسترده‌تر می‌شد و به کارگزاران بیشتری نیاز پیدا می‌کرد. این کارگزاران که به‌طور کلی از دایره تولید خارج می‌شدند و به خیل مصرف‌کنندگان می‌پیوستند و به اصطلاح از ارزش

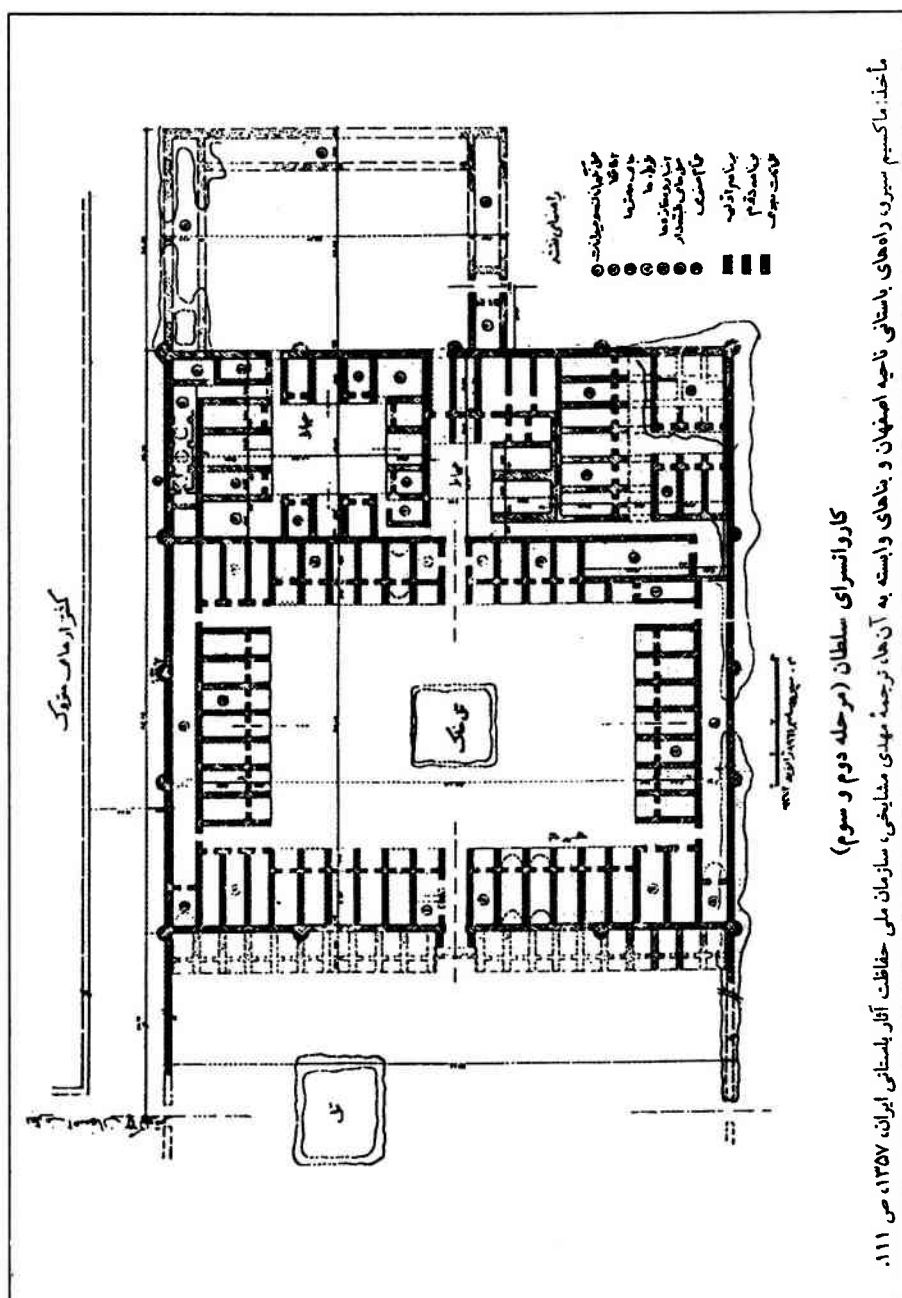
اضافی تولید ارتزاق می‌کردند، به دو گروه عمده تقسیم می‌شدند. اول دستجاتی که در نظام اداره‌کننده امپراتوری اشتغال می‌یافتند، که می‌توان آن‌ها را کارمندان دولت - از بالاترین تا پائین‌ترین رده - دانست. کسانی که به انحای مختلف، از منشی‌گری ساده گرفته تا سازمان‌های اداری دولت و نظام قضا و داوری، از بودجه دولتی امرار معاش می‌کردند که می‌توان اینان را اسلاف سازمان "دبیران" دوره ساسانی دانست. پیداست که برای تربیت این کارمندان نیز یک نظام "تعلیم و تربیت" مورد نیاز است. برای مثال در سازمان حسابداری و حسابرسی، اعم از کارهای مالیاتی و نوشتن دفاتر دولتی و فرستادن دستورالعمل‌ها به استان‌ها و ایالت‌های مختلف افراد باسوادی باید وجود داشته باشند که این وظایف را به انجام برسانند. علاوه بر همه این‌ها هزینه‌های گزاف دربار، ساختمان‌های عظیم و تشریفات بی‌حد و حصر مراسم و جشن‌ها را نیز باید در نظر گرفت. برای این‌که این بحث به درازا نکشد، باید به‌طور خلاصه گفت دولت هخامنشی یک دولت واقعی است با تمام مشخصات امروزی یک دولت که چون از یک مرکز اداره می‌شود - و به دلایلی که در این مختصر نمی‌گنجد، نمی‌تواند مرکزیت خود را از دست دهد - روزبه‌روز وسیع‌تر می‌شود و بر تعداد حقوق‌بگیران آن اضافه می‌گردد. اما دوم، چون دولت متمرکز است، نیاز به نیرویی همیشه آماده برای هرگونه آشوب و اغتشاش و احیاناً تجزیه‌طلبی، که امکان آن همواره می‌رفت، وجود داشت. بنابراین در سراسر امپراتوری پادگان‌های نظامی، درعین‌این‌که امنیت این سرزمین‌های پهناور را به عهده داشتند، وظیفه داشتند کم‌ترین حرکتی از این دست را ندیده نگیرند. ارتش هخامنشی که توده‌های انبوه کشاورزان بیکار شده را در خود جذب می‌کرد، یکی از نیرومندترین و کارآمدترین ارتش‌های جهان آن‌روز - و حتی تا قرن‌ها بعد - به‌شمار می‌رفت. تخمین رقمی از تعداد سپاهیان که در پادگان‌های خود مراقب اوضاع بودند، آسان نیست، ولی اگر قیاس کنیم که یک ارتش ده‌هزار نفری نگهبانی شخص شاه را عهده‌دار بوده، می‌توان به رقمی فوق‌العاده دست یافت و از طرف دیگر می‌توان بودجه دستگاه را که صرف نگهداری چنین ارتشی با سلاح‌ها و ملزومات و خوردوخوراک آنان می‌شده است، نیز می‌توان تخمین زد. وقتی ایالت ارمنستان سالانه بیست‌هزار گره اسب به ارتش می‌داده است باید توجه کرد که چنین جامعه‌ای دیگر نمی‌تواند با مالیات‌های کشاورزی و حتی صنعتی بر سرپای خود بماند.

مالکیت مطلق دولت علاوه بر زمین و آب، معادن مختلف را نیز در بر می‌گرفت. قطعاً بسیاری

از این معادن، سوددهی فراوانی داشتند ولی از آنجا که کارگرانی که در این گونه تولیدات کار می کردند، قطعاً حقوق و دستمزد دریافت می کردند و برده نبودند. این نوع درآمدها نیز، هم سنگ درآمدهای کانی یونان و امپراتوری رُم نبود. می خواهیم از این بحث نسبتاً طولانی نتیجه بگیریم که عمده سنگینی اقتصاد دوره هخامنشی را بازرگانی و به ویژه بازرگانی خارجی تحمل می کرد. گفتیم که بازرگانی نیاز به راه های امن و سرعت ارتباطات دارد. در طرحی که می توان داریوش بزرگ را بنیان گذار آن دانست، شبکه های وسیع جاده هایی که مراکز اصلی امپراتوری را به خارج از مرزهای زمینی مربوط می کرد آن چنان کارآمد بود که حتی نویسندگان یونانی آن زمان را در بُهت و حیرت فرو برده بود. ما در این جا برای نمونه از یکی از این جاده ها، که به جاده شاهی معروف بوده یاد می کنیم: هرودت در روایت خود پیرامون مقدمات شورش یونیه، از فرستاده های اریستا گوراس ملطی، به چند شهر - دولت یونانی اروپایی گزارش می دهد و می نویسد که «اریستا گوراس امیدوار بوده است که این دولت ها را با خود متحد کند و به منظور آن که... پادشاه اسپارت را با خود همراه سازد، نقشه ای از زمین را که روی لوحه ای حکاکی شده بود در پیش روی داشت...»^۱ البته شاه اسپارت حاضر نشد سخنان اریستا گوراس را بشنود، چه، به گفته هرودت، او بسیار ناشیانه سخن گفته بود و در برابر سؤال شاه اسپارت که مقدار فاصله سارد را تا شوش خواسته بود، گفته بود سه ماه راه طول می کشد. آن گاه هرودت خود وضع این راه را شرح می دهد: «در سراسر مسیر این راه ساختمان های شاهی و کاروانسراهای زیبایی احداث شده است در تمام این خط سیر از سرزمین هایی می گذریم که سراسر مسکون و کاملاً امن است. در سراسر لیدی و فریجیه بیست منزل راه به دنبال هم قرار دارد که جمعاً نود و چهار پارازانژ^۲ و نیم می گردد. در آن سوی فریجیه با رود هالیس (قلز ایرماق کنونی) روبه رو می شویم. برای مراقبت از این رود قلعه مستحکمی ساخته اند و برای عبور از آن باید قبلاً از معابر تنگ کوهستانی که بر این رود مشرف است عبور کرد. پس از عبور از این رود به کاپادوکیه خواهیم رسید و از آن جا تا مرز کیلیکیه بیست و هشت منزل... باید راه پیمود. در سرحد کیلیکیه باید از دو معبر تنگ کوهستانی و دو

۱. هرودت، کتاب پنجم، بند ۴۹.

۲. parasange، احتمال می رود که این همان واژه "فرسنگ" باشد. این واژه در فارسی باستان نیامده، اما شکل پهلوی آن prasang، شکل احتمالی باستانی آن را prasanga* نشان می دهد. نیرگ در *A Manual of Pahlavi* مقدار فرسنگ را برابر ۶۲۳۲ متر گفته است (ص ۷۶) اما مترجم هرودت آن را ۵۳۲۸ متر دانسته. (هرودت، کتاب پنجم، ۵۲).



قلعه مستحکم عبور کرد. دنباله جاده در این سرزمین و در آن سوی سرحد کیلیکیه سه منزل راه است. مرز بین کیلیکیه و ارمنستان رودی است قابل کشتیرانی که فرات نام دارد. در ارمنستان پانزده منزل راه است که در هر یک از آن‌ها پادگانی وجود دارد...» سپس شرح می‌دهد که از این جا راه از چهار رودخانه قابل کشتیرانی می‌گذرد که نخستین آن دجله است و آخرین آن گیندس^۱ و می‌گوید که از ارمنستان تا این جا چهار منزل و از گیندس به کیسی یازده منزل و تا به رود خواسپ^۲ (کرخه کنونی) که شهر شوش در کنار آن ساخته شده است، راه است. «تعداد این منزل‌ها جمعاً به یکصد و یازده می‌رسد، چنین است تعداد توقف‌گاه‌هایی که از سارد تا شوش وجود دارد»^۳ او سپس با محاسبه فاصله منزل‌گاه‌ها با یکدیگر نتیجه می‌گیرد که این فاصله، دقیقاً برابر است با نود روز راه.

در این نمونه جاده‌های شاهی ملاحظه می‌شود که امنیت راه با وجود پادگان‌هایی که در تمامی منزل‌گاه‌ها وجود دارد کاروان‌های تجارتی بدون هیچ ترس و هراس به نقل و انتقال کالا در سراسر جهان باستان از شرق به غرب و از شمال به جنوب و از زمین و دریا مشغول بودند. گرچه در گزارش هرودت تنها از یک جاده یاد شده است، اما در الواح یافت شده در خزانه باروی تخت جمشید، اطلاعات دیگری درباره جاده‌های شاهی به دست می‌آید. از راه ارتباطی بین شوش و پرسپولیس به کرات نام برده شده است و نیز از آن جمله است: «راه باختریش (بلخ) (دو بار)، کرمان (ته یا ده بار)، هند (هفت بار)، هراوتیش (هرات) و قندهار (یازده بار)، آریه (چهار بار)، سگارتیه (دو بار)، ماد (یک بار)، بابل (یک یا دو بار)، مصر (یک بار) و سارد (سه بار) تکرار شده‌اند»^۴.

بدین طریق، ملاحظه می‌شود که سراسر امپراتوری به وسیله شبکه‌ای منظم از راه‌های امن و منزل‌گاه‌هایی برای استراحت در بین راه‌ها به یکدیگر وصل شده‌اند و کار داد و ستد و بازرگانی قاعداً در چنین راه‌هایی روز به روز پروتق ترمی شود و اساس اقتصاد هخامنشی، یعنی تجارت را، می‌سازند. گرچه این توصیف کوتاه از شبکه راه‌ها نمی‌تواند ارزش و اهمیت تجاری و نظامی آن را نشان دهد و یا سازمان‌های تدارکاتی در این ایستگاه‌های متعدد را به خواننده معرفی کند، ولی

1. gyndes 2. xoasp

۳. هرودت، کتاب پنجم، بند ۵۲.

۴. نگاه‌کننده: پی‌یر بریان، تاریخ امپراتوری هخامنشیان، ترجمه دکتر مهدی سمسار، تهران: زریاب، ۱۳۷۸، ص ۷۵۲.

خود به خود این نکته به ذهن جست و جوگر متبادر می شود که نگهداری این راه ها خود نیازمند یک سازمان پیشرفته و کارآمد بوده است که کارشناسان راه آن را اداره نمایند.^۱ از آن گذشته، مسافرانی که از این راه ها می گذشتند نیازمندی های طول سفر را می باید از همین ایستگاه ها تهیه و تدارک می کردند. بر همه این ها باید افزود پیک های سریع السیر دولتی که در این کاروان سراها می باید اسب خود را تعویض نمایند و با اسب های تازه نفس راه خود را ادامه دهند. طبیعی است که خود پیک ها نیز نیاز به استراحت داشتند و چون امر خبررسانی تعطیل پذیر نبوده است باید در این توقف گاه ها، پیک های آماده ای، با یک برنامه ریزی دقیق، برای جایگزین شدن با سواران خسته، حاضر باشند. بسیار مسائل دیگر و تسهیلاتی که رفت و آمد در این جاده ها را که شاهرگ های حیاتی امپراتوری را تشکیل می دادند باید در نظر گرفت. بر این همه باید افزود که پست های فرماندهی در هر ایالت باید بر جاده های آن ایالت نظارت دائمی داشته باشند و نیز پست های گمرکی که برای امر ورود و خروج کالاهای بازرگانی و گرفتن عوارض در نقاط مختلف مستقر می بودند. بدین ترتیب درآمدهای حاصل در خزانه داری شوش گردآوری می شد و چنین بود که به گفته ویل دورانت، شهر شوش به صورت «انبار میان راه ثروت عظیم خاور زمین درآمده بود... این ثروت در آن زمان دور نیز به اندازه ای فراوان بود که عقل به سختی آن را باور می کند.»^۲ با آن چه گفته شد، وجود شبکه گسترده جاده ها، امنیت کامل در سراسر امپراتوری برای عبور و مرور کاروان های تجارتي که از شرق و غرب به سوی یکدیگر می رفتند، وجود راه های دریایی مناسب- خلیج فارس، دریای سرخ، مدیترانه و کانال سوئز که تجارت مدیترانه- اقیانوس هند را سامان می داد- و تسلط کامل دستگاه دولتی بر نظام بازاری که ارتباط اقوام و ملل مختلف تولیدکننده را با یکدیگر ممکن می ساخت، همه حاصل نظاماتی بود که به ضرورت وجود یک «جهان- کشور» توسط داریوش برقرار گردید. تفاوت های اقلیمی بین سرزمین های تابع امپراتوری، آنان را به تولیدات صنعتی و معدنی و کشاورزی و سایر اقلام مورد دادوستد علاقه مند می کرد و بازرگانان در این زمینه نقل و انتقالات و مبادلات بسیار فعال بودند. شرح کوتاهی از آن چه داند امایف در این زمینه در مقاله یاد شده خود آورده است نقل می کنیم و مقاله را به همین جا خاتمه می دهیم:

۱. در برخی از الواح، اشاره به گروه کارشناسان راه شده است. بقایای یک جاده هخامنشی در جنوب پاسارگاد یافت شده که جاده ای به پهنای ۱/۷۰ متر و درگرنه ای صخره تا عمق ده متر در سنگ کنده شده است. معلوم است احداث چنین جاده هایی نیازمند به کارگران ماهر و کارشناسان و مهندسان زبردست (و حتی تحصیل کرده) است.
۲. ویل دورانت، تاریخ تمدن، جلد ۱، ص ۴۱۵.

اقدامات داریوش اول، در توسعه بازرگانی اهمیت به خصوصی پیدا کرد. طبیعت و تفاوت‌ها و امکانات اقلیمی کشورهایی که جزو امپراتوری هخامنشی بودند نیز در توسعه روابط بازرگانی اهمیت بسیار داشتند. رابطه بازرگانی بابل با مصر و سوریه و ایلام و آسیای صغیر رونق مخصوصی یافته بود. زیرا تجار بابلی به خرید آهن، مس، روی و چوب برای ساختمان سنگ‌های شبه‌جواهر پرداختند و از مصر و سوریه، آلونیت^۱ که برای رنگرزی پشم و پارچه و در شیشه‌گری و در استفاده‌های دارویی مصرف می‌شد وارد می‌کردند. مصر به یونان غله، پارچه و کتان صادر می‌کرد و به نوبه خود از آنجا شراب و روغن زیتون می‌خرید. علاوه بر این مصر احتیاجات مربوط به طلا و عاج را برمی‌آورد. از لبنان و بخش آماتوس چوب سدر، سنگ مرمر و بازالت به بازارها عرضه می‌شد. آناتولی، نقره و قبرس، مس صادر می‌کرد و از قسمت‌های علیای دجله مس و سنگ آهک عرضه می‌شد. از هند، طلا، عاج و چوب‌های خوش‌بو و از عربستان نیز طلا به بازار می‌آمد. از سفد لاجورد و کالسدون قرمز و از خوارزم فیروزه صادر می‌شد. از راه بلخ، طلای سیبری به کشورهای هخامنشی می‌آمد. از یونان کالای سرامیک به کشورهای شرقی فرستاده می‌شد. صادرکننده مهم غله، به جز مصر، بابل بود. به علاوه شهرهای بابل مرکز مهم کارخانه‌داران لباس‌های پشمی بود. این لباس‌ها در کشورهای دیگر... با تقاضای زیاد مواجه بود. تجارت‌خانه "ا.جی.بی" [و پسران]^۱ در بازرگانی بین‌المللی نقش مهمی را بر عهده داشت و با کمک نمایندگان خود که در ایلام و سایر کشورهای همسایه داشت، فعالیت می‌کرد. بازرگانی دریایی هخامنشیان، در درجه اول در دست تجار فنیقی بود. در مورد تجارت داخلی کشورهای امپراتوری اسناد بی‌شمار بابلی، شامل اطلاعات فراوانی هستند. کالاها اکثراً از طریق رودخانه‌ها و به وسیله کشتی‌هایی که ظرفیت‌شان تقریباً شصت تن می‌شد حمل و نقل می‌گردید. مشخصه اصلی بابل هخامنشی، تسلط بر اقتصاد به وسیله تجارت‌خانه‌های مقتدر خصوصی بود... این تجارت‌خانه‌ها به خرید و فروش و معاوضه خانه، مزرعه و غیره اقدام می‌کردند. در جنب فعالیت‌ها، کارهای بانکی هم انجام می‌دادند، اعتبار پولی می‌دادند، اسناد را جهت نگهداری می‌پذیرفتند. سفته می‌دادند و سفته می‌گرفتند. دیون مشتریان خود را تقبل می‌کردند. مخارج سرمایه‌گذاری بازرگانان را تأمین می‌کردند و شرکت‌های بازرگانی تازه تأسیس می‌کردند.^۲

۱. اسناد مربوط به این تجارت‌خانه-بانک، در خرابه‌های بابل یافت شده است. اسنادی از تجارت‌خانه‌های دیگر نیز پیدا شده. این تجارت‌خانه‌ها را یهودیان "اسیرا" در بابل، پیش از هخامنشیان اداره می‌کردند و در این زمان نیز فعالیت خود را از دست ندادند.

۲. داندامایف، تاریخ سیاسی و اقتصادی عصر هخامنشی، ترجمه کمال نبی‌پور، ص ۴۷ و بعد...

در یک جمله باید گفت، در دوران تسلط ایران هخامنشی و فرمانروایی بر یک کشور جهانی، چهار شهر آنچنان از اعتبار و اهمیت برخوردار بودند که تا قرن‌ها بعد، شهرهایی به اعتبار آن‌ها پیدا نشد. این چهار شهر، عبارتند از:

۱. پارسه (تخت جمشید) - مرکز خانوادگی و تشریفاتی هخامنشیان که در قلب سرزمین پارس جای داشت.

۲. شوش - پایتخت اصلی و واقعی هخامنشیان که تمامی سازمان اداری و نظامی و قضایی و سایر سازمان‌های مهم مملکت از آن‌جا اداره می‌شد و در تابستان‌ها، به سبب گرما خالی می‌ماند.

۳. هگمتانه - پایتخت ماد و نخستین پایتخت ایرانیان و بل نخستین پایتخت قبیله بزرگ هند و اروپایی، شهر همدان که پس از گذشت نزدیک به سه هزار سال هنوز بر سر پاست و از فخر سر بر آسمان می‌ساید. هگمتانه پایتخت زمستانی و زمستان‌گاه هخامنشیان بود.

۴. بابل - در تمام دوره هخامنشی و حتی پس از آن اهمیت خود را به عنوان یک شهر مهم تجارتی از دست نداد و به همین جهت همیشه لبریز از مردمی بود که ظاهر و رنگ و لباس‌شان از زمین تا آسمان متفاوت بود. این آمیختگی که در اصل به سبب بازرگانی بود، فرهنگ‌های مختلف جهان باستان را هم در هم آمیخت و شهری شد که در آن می‌توانستی هم تجارت کنی، هم علم بیاموزی، هم جادوگر شوی و هم از اسرار آسمان و ستارگان و ادیان مختلف آگاه گردی. بابل در دوره هخامنشیان یک شهر نبود، یک جهان بود؛ کوچک‌شده جهان ایرانی هخامنشیان.

خلاصه

از آن‌چه گفتیم چند نکته را می‌توان به روشنی دریافت:

۱. سرزمین اصلی ایران، یا در واقع نشیمنگاه اصلی آریاییان، از یک سو تا رودخانه‌های آمو و سیردریا تا به مرزهای سوریه، و از سوی دیگر تا خلیج فارس، کوهستانی بوده و از حیث منابع آب، چه فقیر چه غنی، از حیث زمین کشاورزی فقیر است. در بسیاری از نواحی می‌توان آب فراوان به دست آورد ولی این آب نمی‌تواند بر زمین کشاورزی سوار شود و در نتیجه به صورت هرزآب هدر می‌رود. در کردستان و به ویژه در خرم‌آباد و اطراف آن که از پُر آب‌ترین نواحی ایران به شمار می‌رود، این وضعیت به سادگی قابل درک است.

۲. به غیر از کوهستان، سرزمین‌ما، بیابان‌های بی‌آب و علفی دارد که می‌گویند، کویر معروف گبی در مغولستان که از خشک‌ترین نقاط دنیاست، در برابر کویر لوت حکم باغ و بوستان را دارد. کوهستان‌ها، بیش از نیمی از مساحت ایران را فرا گرفته‌اند؛ از بخش غیر کوهستانی نیز بیش از

نیمی را صحراها و دشت‌ها و بیابان‌های قفر و خشک تشکیل می‌دهند، تنها یک چهارم زمین‌های ایران، بالقوه قابلیت کشت و زرع دارند، آن‌هم به شرط بودن آب.

۳. رودهای ایران بسیار کم، و بسیار کم آیند. بزرگ‌ترین رودخانه داخل نجد ایران، زاینده‌رود است. دریاچه‌های ایران نیز کم تعداد و آب اکثر آن‌ها شور است و بعضی از این دریاچه‌ها در حال حاضر در معرض خشکیدن هستند.

با این تفصیل باید گفت به‌رغم شهرت کاذب، ایران یک کشور زراعتی نبوده و تولیدات کشاورزی آن، هرگز به‌حدّ صدور نرسیده، بلکه تنها توانسته است شکم مردم خود را سیر کند. ۴. اما وضع جغرافیایی ایران به‌گونه‌ای است که آن را به‌صورت پلی مابین شرق و غرب جهان باستان درآورده و ایرانیان نهایت استفاده را از این موقعیت کرده و آن را به مرکز تجارت جهانی تبدیل کرده‌اند. به‌نظر می‌رسد که تمام توجهات فاتحان ایرانی، از هوشترهٔ مادی تا کورش نیمه‌مادی و داریوش پارسی، به‌منظور حفظ و گسترش این پل بوده و حتی ایجاد آبراهی میان آسیا و اروپا، به دستور داریوش-کانال سوئز- نیز به‌منظور هرچه گسترده‌ترکردن این منطقه تجاری بوده است.

بدین سبب به‌نظر می‌رسد که به‌راحتی می‌توان پذیرفت که بنای اقتصاد ایران هخامنشی، به‌درستی و با درک صحیح زمامداران از اوضاع اقلیمی و جغرافیایی، متکی بر مبادله کالا مابین شرق و غرب جهان آن روز که ناگزیر بوده‌اند به‌واسطهٔ ایرانیان، معاملات بازرگانی خود را انجام دهند، بوده است. و این دولت واسطه- یعنی ایران- لازم بود آنچنان نیرومند باشد که بتواند امنیت این سرمایه‌های خارجی را در داخل محدوده وسیع خویش تأمین کند. بنابر همین فرض است که می‌بینیم تا پیش از ایرانیان چنین شبکه عظیمی از راه‌ها و کاروانسراها و وسایل راحتی و استراحت بازرگانان در هیچ جای جهان دیده نشده است. دولت واسط می‌بایست دائماً برای گسترش و تعمیر و بازسازی این راه‌ها و تأسیسات مربوط به بازرگانی سعی و تلاش می‌کرد و نیروی نظامی مقتدر وظیفه داشت امنیت راه‌ها و کاروان‌ها را حفظ کند.

در نقشه‌برداری و ایجاد راه‌های تازه و گسترش این شبکه مهندسان قابل‌نیاز بودند و سازمان‌داری بسیار پیچیده‌ای لازم بود تا امر اداره این وسعت عظیم راه‌ها را همراه با مسائل مربوط به آن، از حیث گمرکات و متفرعات آن به‌عهده بگیرد و بر آن‌ها نظارت داشته باشد.

در جهان باستان این کارها جز با یک نظام استبدادی، قابل ایجاد و تکوین و اداره نبود، بنابراین خودکامگی در طول تاریخ ایران، می‌تواند نشانه‌ای از این عوامل باشد که گفته شد.